جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

حجت‌الاسلام مظفر سالاری، نویسنده و پژوهشگر متولد یزد، از چهره‌های فعال در حوزه ادبیات کودک و نوجوان است که در کارنامه خود سابقه نگارش داستان، فیلمنامه و نمایشنامه و فعالیت در عرصه مطبوعات و امور فرهنگی را دارد. او که تحصیلات حوزوی نیز دارد، رمان «رؤیای نیمه‌شب» را در کارنامه ادبی خود ثبت کرده است؛ اثری که پس از انتشار با استقبال مخاطبان و چاپ‌های متعدد روبه‌رو شد و سرانجام به یک سریال تلویزیونی به همین نام اقتباس شد.

او معتقد است سریال در جریان اقتباس از رمان فاصله گرفته و بسیاری از شخصیت‌ها، ارزش‌ها و درونمایه‌های اصلی آن تغییر کرده‌اند. او می‌گوید در فرآیند تولید سریال، درباره تغییرات فیلمنامه، گسترش داستان و شخصیت‌های جدید با او مشورتی نشده و حتی نسخه نهایی سریال نیز برای او ارسال نشده است. سالاری با اشاره به فاصله میان رمان و سریال می‌گوید: «حتی در اقتباس آزاد باید شاخص‌ها و ارزش‌های اثر ادبی که مورد اقتباس قرار می‌گیرد، حفظ شود.» او تأکید می‌کند که نتیجه نهایی به‌گونه‌ای بوده که اکنون نمی‌تواند با افتخار بگوید این سریال بر اساس رمان او ساخته شده است. در ادامه، گفت‌وگوی تفصیلی ما با این نویسنده را می‌خوانید:

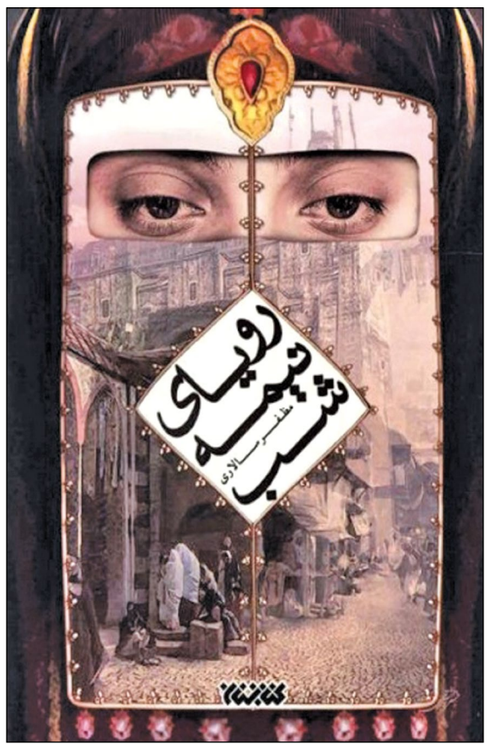

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام مظفر سالاری، نویسنده «رؤیای نیمه‌شب»، به بهانه اقتباس از این رمان

به سریال «رؤیای نیمه‌شب» افتخار نمی‌کنم!

محمد محمدی افران

*** از اولین بار که متوجه شـــدید قرار است از کتاب شما برای تولید یک سریال اقتباس شود، بگویید.**

اولین بار که با من راجع به تولید یک سریال بر اساس رمانم موضوعی مطرح شد، از طریق تلفن بود. بچه‌های سازمان اوج با من تماس می‌گرفتند و می‌گفتند که می‌خواهیم راجع به «رؤیای نیمه‌شب» با شما حرف بزنیم و بررسی کنیم که آیا امکانش هســت یک سریال بر اساس این رمان ساخته شود یا نه. قرار ملاقاتی گذاشته شـد. من رفتم ساختمانشان و با نماینده ســازمان اوج صحبت کردیم. خوشـحال بودم که به هر حال قرار اسـت بر اساس یکی از رمان‌های من فیلمی ساخته شـود. این به اندازه کافی برای من مهم بود؛ چون «رؤیای نیمه‌شب» که رکورددار رمان در کشـور از نقطه‌نظر تعداد چاپ اسـت - من تا چاپ ۱۳۷ خبر دارم - حالا فرض کنیم که جمعاً ۱۵۰ هزار نفر این رمان را خوانده باشـند، ولی وقتی که تبدیل به فیلم می‌شود، میلیون‌ها نفر آن را می‌بینند و آن پیام را دریافت می‌کنند. بنابراین خیلی دوست داشتم که این اتفاق بیفتد.

اصلاً نوع نگارش من جوری اسـت که تقریباً مثل فیلمنامه آماده است؛ چون من مبتنی بر کنش می‌نویسم که خیلی پویاست و خیلی از توضیحات و توصیفات خسته‌کننده سـایر رمان‌ها را ندارد و البته همین هم در اینکه این رمان را برای تولید سریال انتخاب کردند مؤثر بود.

*** وقتی برای نخستین بار نسخه سریالی «رؤیای نیمه‌شب» را دیدید، چه احساسی داشتید؟**

خیلی شـور و اشتیاق داشتم که این سریال را ببینم. مدت‌ها متوقف بود؛ نه در نمایش خانگی پخش شد، نه صداوسیما پخش کرد و من متعجب بودم که چرا سریالی که ساخته شده پخش نمی‌شود!

در آن مدتی که کار متوقف بود، نسخه نهایی کار را برای من نفرستادند. من هم کسـی نیسـتم که زنگ بزنم بگویم آقا، این فیلم را برایم بفرستید. گفتم اگر متأسـف هستیم، اما من ناامید نیسـتم. یعنی این را یک گام شروع می‌دانم که آمدند سراغ اینکه راجع به امام زمان(عج) در سریال‌ها کار بشود. خود همین، همان‌طوری که اول گفتم، بسیار رویکرد مهمی است و باید استقبال بشود. بالاخره هر مسیر تازه‌ای ممکن است که یک آزمون و خطائی هم داشته باشد. حالا گرچه که در مجموع به نظرم می‌رسد که جای معتبری مثل سازمان اوج که خیلی به کار بها می‌دهند، احتمالاً باید روی فیلمنامه سرمایه‌گذاری خیلی ویژه‌ای می‌کردند که این کار متأسفانه انجام نشده است.

ما همچنان از این ناحیه ضربه می‌خوریم که این ضرورت احسـاس نمی‌شود که وقتی شـما می‌خواهید در یک زمان طولانی، با عوامل بسیار فراوان و با خرج میلیاردها، یک سـریال بسازید، شرط اولش این اسـت که فیلمنامه قوی باشد؛ چرا که هیچ‌وقت بر اساس یک فیلمنامه ضعیف نمی‌شود یک فیلم قوی ساخت.

*** با وجود اینکه این اثر اقتباسی از رمان شماست، آیا احساس نمی‌کنید که شخصیت‌هایی که در ســـریال می‌بینیم دیگر هاشم و ریحانه رمان نیستند؟**

بله، درسـت است؛ در میان تفاوت‌های بسـیار زیادی که این سریال با رمان دارد، دو شخصیت اصلی این رمان هم که ریحانه و هاشم باشند، با آنچه در سریال، فتاح و تلما نام دارند، بسیار متفاوت‌اند.

من اشاره کردم که ریحانه کلاً با تلما متفاوت است و هاشم هم خیلی متفاوت است. متأسفانه یک رویکردی هم که در سینما و سریال ما وجود دارد، این است که سـعی می‌کنند شخصیت‌های اصلی چشم‌رنگی باشـند! شاید یک نوع نگاه به غرب باشـد؛ چون خیلی از کسـانی که وارد این حیطه می‌شوند، تحت تأثیر آموزه‌های غربی و فیلم‌های غربی هستند.

در رمان من، بعد از تشـرف ابوراجـح خدمت امام زمان که مهم‌ترین صحنه رمانم است، به هر حال شرایط جوری رقم می‌خورد که دیگر هاشم متوجه می‌شود کـه ریحانـه به او علاقه دارد و او را در خواب دیـده بوده؛ مدت‌ها پیش که کنار پدرش ایستاده و تقریباً مطمئن بوده که به هر حال شوهر آینده‌اش هاشم است. برای همین است که خیلی برخلاف هاشم دست‌وپا نمی‌زند، منتظر تقدیر است؛ اما هاشـم که خبر ندارد. این خواب ریحانه در سـریال به آن اشاره می‌شود، ولی استفاده درستی از آن نشده؛ همچنان که در رمان این استفاده شده.

به نظر من چیزهایی که می‌توانسته به‌عنوان یک تمهید، سبب جذابیت سریال بشـود، از دست رفته است. هاشم هم که همان‌جوری که ملاحظه کردید، تبدیلِ شده به شخصیت فتاح. خیلی سعی شده که در ابتدای سریال یک شخصیت کاملاً مثبت از او ارائه بشـود. مثلاً یک چیزی را از آن پیرزن به قیمت خودش می‌خرد که پدربزرگش مخالف است یا آن خانم که یک ماجرایی را درست می‌کند و او را به منزل می‌کشد و انتظاراتی دارد... در رمان من نیست.

این‌ها را در ابتدای سریال آوردند که حالا این شخصیت برای مخاطب شیرین و دوست‌داشـتنی بشـود و همذات‌پنداری با او میسر باشد. این تکنیکی است به اسـم «نجات گربه» که شـخصیت اصلی در ابتدای فیلم یک گربه‌ای را که رفته بالای درخت و متعلق به یک پیرزن است، نجات بدهد و پیرزن را خوشحال بکند تا همـه بینندگان و مخاطبین بگویند آفرین، این چه آدم خوبی اسـت، و به او علاقه‌مند بشوند.

برخلاف رمان که شخصیت اول مرد ابتدا خاکستری است، در سریال انگار که هیچ عیبی دیگر در آن نیست؛ این از نقطه‌نظر شخصیت‌پردازی غلط است. چون شـخصیتی که کاملاً مثبت است، در طی سریال قرار است چه تحولی پیدا کند؟ این درحالی است که در شروع داستان باید یک عیب و نقصی در شخصیت باشد؛ حالا ضعف روان‌شناسی باشد، ضعف اخلاقی باشد، و در طی سریال، در طی رمان، در طی فیلم سـعی می‌کند که آن نقطه‌ضعف خودش را درمان بکند و خودش را بسازد، تحولی در خودش ایجاد بکند تا آن نقص را برطرف بکند.

امـا چنین چیزی را در شـخصیت فتـاح نمی‌بینیم. به خاطـر همین هم هسـت که چون نقطه‌ضعفی ندارد و در طی سـریال در پی این نیسـت که این نقطه‌ضعف را برطرف بکند و متحول بشود، خیلی هم بینندگان نمی‌توانند با او یا با ریحانه همذات‌پنداری بکنند. یعنی مهم‌ترین شاخصه داستان و فیلم که امکان همذات‌پنداری است، از این دوتا شخصیت، به نظر من، گرفته شده است!

پایانی هم که برای هاشم در نظر گرفته شده، بسیار پایان ضعیفی است. بعد از اینکه سوبیتای او را می‌کشد و توی قبر می‌اندازد و قبر را پر می‌کند، بعداً می‌بینیم این قبر خالی است، از جنازه فتاح هم خبری نیست و بعد می‌بینیم که سوار اسب است و دارد می‌تازد. اصلاً معلوم نیست چه معنایی دارد!

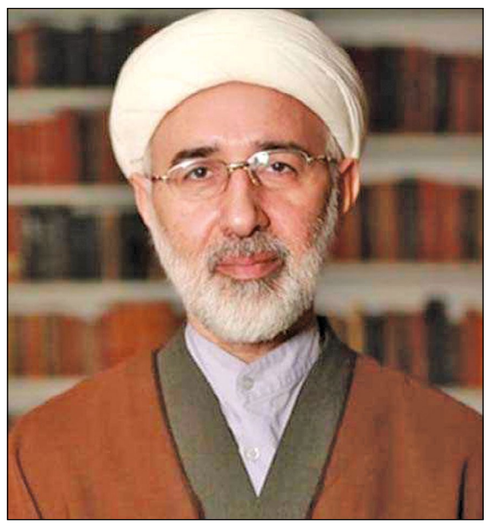

شـاید می‌خواستند که پایان باز برایش در نظر بگیرند و مثلاً پایان سریال به یک ازدواج کلیشه‌ای کشیده نشود، اما غلط است. به خاطر اینکه مشخص نیست چه‌کسـی این کار را کرده؟ کی می‌تواند قبری که هیچ‌کس نمی‌داند کجاسـت، فقط سوبیتای خبر دارد را خالی بکند، جنازه را بیرون بیاورد، جنازه را زنده بکند!

یک جای دیگر هم داریـم که مثلاً امام زمان یکی از آن دوقلوها، دخترهای دوقلو را شفا می‌دهند. نسبت دادن این تشرفات به امام زمان بدون اینکه سندی داشـته باشد، خودش یک غلط خیلی فاحش اسـت؛ یعنی همچین کاری اصلاً توجیه‌پذیر نیست.

اگر قرار باشـد ما در فیلم هر حرف و کاری را به امام معصوم نسبت بدهیم، سـنگ روی سنگ بند نمی‌شـود. هیچ‌کس نمی‌داند چه مقدار از این چیزی که دارند نسبت می‌دهند مسـتند است، چه مقدار غیرمستند است. لذا کلاً این کار غلط است.

خوابی هم که ریحانه دیده، به سـرانجامی نمی‌رسـد. چرا؟ چون در خواب دیده که پدرش که قیافه جالبی ندارد، بعد از تشرف خیلی زیبا و جوان می‌شود. اما این در سریال نیست؛ یعنی ابوراجح قبل از تشرف با بعد از تشرف هیچ فرقی ندارد! چون این خوابی که دیده، فکر می‌کند یک خواب بی‌اهمیت است و تعبیری نداشته باشد. اما بعداً که می‌بیند نه، پدرش بعد از تشرف به همان قیافه‌ای درآمده که او در خواب دیده، مطمئن می‌شود که به هاشم هم خواهد رسید. لذا یکی، دو باری هم که هاشم را یک جایی می‌بیند، اصلاً به این خوابش اشاره نمی‌کند؛ چون مطمئن است که آنچه مقدر است خواهد شد.

یکی از شاخصه‌هایی که ما راجع به ریحانه در رمان داریم، این است که بعداً باعث می‌شـود تا همراه هاشم سـفر بکنند به کوفه و مادرش را با عزت و احترام بیاورند. متأسفانه این هم در سریال نیامده. یعنی از موضوع مادر هاشم (در سریال فتاح) هیچ بهره‌ای برده نشـده است! نظرم این است که اگر می‌خواستند داستان را بسـط بدهند، این خیلی ظرفیت خوبی داشـت؛ آوردن مادر، ارتباط دوباره با مادر یا مسـائلی که در کودکی هاشـم گذشته می‌توانست فلش‌بک (بازگشت به گذشته) داشته باشد. چطور است که مثلاً سوبیتای و مرجان صغیر، آنچه در ذهن آن‌ها می‌گذرد را به صورت فلش‌بک کودکی‌شـان می‌بینیم، اما راجع به فتاح که شخصیت اصلی اسـت، این اتفاق نمی‌افتد؟ بله، من به طور کلی نظرم این است که شخصیت‌های هاشم و ریحانه در رمان با شخصیت‌های فتاح و تلما در سریال بسیار متفاوت‌اند.

*** در فضای رمان شاهد یک عشق آسمانی هستیم، از تفاوت‌های عشق در رمان و عشق در سریال بگویید.**

همان‌جوری که اشـاره کردید، در رمان، من عشـق را خیلی عفیفانه نشان می‌دهم و از آن شرایط خاصی که در فیلم‌های غربی و این‌ها هست، کارهای من فاصلـه دارد؛ چون اصلاً می‌خواهم بگویم که اگر عشـقی هم اتفاق می‌افتد، باید عفیفانه باشد و با توجه به فرهنگ ما باید اتفاق بیفتد. مقدرات الهی هم اگر عشق عفیفانه باشد، کمک می‌کند. من می‌خواهم این را به نمایش دربیاورم.

لذا در رمان من، ریحانه، پرده‌نشـین اسـت. او دارد به وظیفه خودش عمل می‌کند و منتظر مقدرات الهی اسـت و خیلی عفیفانه برخورد شده تا جنبه مثلاً جنسی نداشته باشد.

در حالی که آنچه در سریال اتفاق می‌افتد کاملاً به‌عکس است؛ یعنی همه‌جا ریحانه حضور دارد، خودش را نشان می‌دهد و نوع آرایشش جوری است که خیلی جلب توجه می‌کند.

*** به نظر شما ســـازندگان برای جذاب‌تر کردن سریال، بخشی از هویت اصلی رمان را تغییر ندادند؟**

بله، کاملاً موافقم، این‌ها به گمان خودشـان برای اینکه این سریال جذاب‌تر بشـود، خیلی تغییرات در داستان دادند، طوری که کلاً داستان یک چیز دیگری شده که اصلاً بازشـناخته نمی‌شود و ارزش‌ها و شاخص‌هایی که داستان و رمان داشته، در سریال دیده نمی‌شود.

من نظرم این اسـت که حتی اگر می‌خواستند یک اقتباس آزاد باشد، باید از ظرفیت‌های خود رمان اسـتفاده می‌شد. اما رفتند سراغ یک چیزهای دیگر؛ مثلاً مغول‌ها، مثلاً این بحث مقام و کتابت، مسـئله اولجایتو و علامه حلی، و مسـئله آن خانمی که ادعا می‌کند همسـر امام زمان است، مسئله همسر مرجان صغیر که باردار و خیلی بچگانه وارد حمام می‌شـود کـه آن طوطی را بگیرد و آنجا با سانحه مواجه می‌شود که جنینش سقط می‌شود؛ چرا؟ چون می‌خواسته که یک جانشـین برای مرجان صغیر به دنیا بیاورد و بعد می‌رود سراغ سفیر، سراغ دختر بزرگ‌تر ابوراجح که او حامله است، فرزند او را بگیرد. ببینید، وقتی که ما به فکر بسط داستان هستیم، اما درست عمل نمی‌کنیم، کلاً کار ممکن است غیرمنطقی و غلط باشد.

من این را توضیح بدهم که مرجان صغیر حاکم حله است. حله، شهر کوچکی اسـت در عراق؛ یعنی مثلاً اهمیتی که آن موقع کربلا، نجف، کوفه و امثال این‌ها داشتند، حله نداشـته. یعنی معمولاً این‌جور بوده که خلیفه یا آن حاکم مرکزی که دارالخلافه داشـته، مثلاً استاندارهایی را تعیین می‌کرده، استانداران می‌آمدند حاکمان شـهرها را تعیین می‌کردند. این اتفاقی اسـت که الان تقریباً می‌افتد. بنابراین وقتی که مرجان صغیر حاکم حله است، یعنی ممکن است دو، سه سال حاکم اینجا باشد، بعد او را بردارند بگذارند یک شهر دیگر یا اصلاً شکایاتی برسد که این سوءاسـتفاده‌هایی کرده، جنایت‌هایی کرده، بعـد ببایند کلاً او را عزلش بکنند و حتـی اموالش را مصادره بکنند و گاهی او را بکشـند. یعنی کاملاً تابع حکومت مرکزی است. اما در این سریال وانمود شده که او دارای تاج و تخت است و دنبال این اسـت که یک جانشین داشته باشد. که این اصلاً یک تحریف و غلط تاریخی است. و حله جز در یک زمان بسیار کوتاه اصلاً پایتخت نبوده. تازه پایتخت هم باشد، این دلیل نمی‌شود که یک حاکم بخواهد ساز خودش را مستقلاً بزند.

بنابراین این آوردن مسائل مربوط به تاج و تخت مرجان صغیر کلاً غلط است. و لذا حالا آن چیزی که دنباله این است؛ مثل اینکه حالا خانمش مثلاً می‌خواهد برایش یک پسـر بزاید و این جنین از دست می‌رود، بعد این تصمیم می‌گیرد که بچه، یعنی نوه ابوراجح را برای مثلاً خودش بردارد و تا زمانی که او فرزندش به دنیا بیاید، دارد نقش بازی می‌کند که حامله است؛ همه این‌ها دیگر غیرمنطقی و غلط خواهد بود. لذا بله، اتفاقی که افتاده این است که بسیاری از چیزهایی که آمده و به داستان چسبانده شده، جذب داستان اصلی و اهداف اصلی نشده.

مثلاً در رمان من، حادثه اصلی که اتفاق می‌افتد، تشرف ابوراجح است خدمت امام زمان. چرا؟ چون اولاً که تشـرف او خیلی تشرف عجیبی است؛ یعنی انسانی که داشته می‌مرده، با مرگ فاصله نداشته و کلاً درب و داغون بوده و مخصوصاً به صورتش صدمات زیادی وارد شده، یک‌دفعه خوب می‌شود، جوان می‌شود، سالم می‌شود. این را ما در سریال نمی‌بینیم؛ یعنی قیافه ابوراجح قبل از تشرف با بعد از تشرف یکی است. و نکته بعدی این است که آن چیزی که من در رمانم به دنبالش بودم، که یکی از درونمایه‌های اصلی رمان اسـت و خیلی روی آن تأکید داشتم، آثار اجتماعی تشرف اسـت. یعنی تشرف همیشه این‌جور نیست که یک مسئله شـخصی باشد که امام یکی را شفا بدهند، مثلاً به یکی کمکی بکنند؛ به تأثیرات اجتماعی‌اش خیلی توجه شـده. مثلاً اینجا تشرف ابوراجح علاوه بر اینکه او شفا پیدا می‌کند، چنان موجی ایجاد می‌کند که اصلاً می‌شود یک نقطه عطف؛ صحنه می‌چرخد، می‌گردد، ما وارد یک پیچ تاریخی می‌شویم. یعنی بعد از این نسبت به شیعیان، تغییر نگرشی می‌دهند. یعنی حتی مرجان صغیر که تا آن زمان پشت به مقام می‌نشسـته، دستور می‌دهد که تختش را رو به مقام بگذارند. یعنی حتی او هم چنین تأثیری را می‌گیرد. حتی ابونعیم و هاشم و... شیعه می‌شوند که همین مسـیر را برای ازدواج هاشم با ریحانه باز می‌کند؛ یعنی یک عشق ممنوع تبدیل می‌شود به یک عشقی که به سرانجام می‌رسد.

خوب، همه تأثیرات اجتماعی تشرف که در رمان بوده، در سریال هدر رفته و خیلی چیزهای دیگر؛ به خاطر شتاب‌زدگی و اینکه سریعاً می‌خواستند فیلمنامه نوشته بشـود، که حتی دیگر فرصت نکردند با نویسنده رمان هم تماسی داشته باشند.

*** چقدر با این گزاره موافقید که نباید «اقتباس آزاد» گاهی تبدیل شود به اســـتفاده از نام و اعتبار یک رمان، بدون اینکه واقعاً روح آن منتقل شود؟**

البته در کشور ما این‌جور نیست که یک رمان بیاید و در سطح کشور معروف بشود. همان‌جوری که عرض کردم، حداکثر کسانی که رمان «رؤیای نیمه‌شب» را، با اینکه رکورددار است، احتمالاً مطالعه کردند، بیشتر از ۱۵۰ هزار نفر نیست که این ۱۵۰ هزار نفر در قیاس با ۹۰ میلیون جمعیت کشور، یعنی هیچ.

بنابرایـن بعید می‌دانم که یک وقتی یک رمان این‌قـدر بیاید در بین مردم معروف بشود که تهیه‌کنندگان در پی این بر بیایند که بخواهند بر اساس آن، برای جلب توجه مردم و استفاده از شهرت رمان، سریالی بسازند. حالا شاید در بعضی کشورهای دیگر این‌طور باشد، اما در ایران این‌جور نیست. یعنی هر کتابی که شما نام ببرید، یک قشر بسیار محدود احتمالاً آن را مطالعه کرده‌اند. لذا فکر نمی‌کنم که سازمان اوج در پی این بوده که از شهرت رمان من بخواهد استفاده بکند.

احتمالاً نقـاط قوتی را در خوانش این رمان دیدنـد و چون دیدند که همه موافق‌اند؛ تصمیم گرفتند که تبدیل به فیلم بشود. سراغ یک رمان دینی، یک رمان امام‌زمانی به‌نام «رؤیای نیمه‌شب» آمدند تا ارزش‌هایش را در فیلم بتوانند برجسته کنند. علی‌رغم تصمیم درسـت و خوبی کـه اول گرفتند، در عمل، از آنجایی که تصمیم گرفتند که به‌جای مینی‌سریال یک سریال ۲۴ قسمتی بسازند و از آنجایی که سـعی کردند در بسط داستان، کار را جذاب‌تر بکنند، اما چون از مشاوره‌های درستی برخوردار نشده و افراد دارای صلاحیت در فرآیند تکوین و تکون فیلمنامه نقش نداشته‌اند، و بعد هم مورد ارزیابی درستی قرار نگرفته و خیلی با شتاب‌زدگی رفته به سمت اجرا، متأسفانه آنچه اتفاق افتاده که شرح آن در این مصاحبه رفت!

*** اگر اختیار بازنویســـی فیلمنامه را داشـــتید، چه چیزهایی را تغییر می‌دادید؟**

اگر من طرف مشاوره فیلمنامه قرار می‌گرفتم، به فیلمنامه‌نویس می‌گفتم که سعی بکند ارزش‌ها و شاخص‌های مثبت رمان را حتماً حفظ بکند و اگر قرار است که داستان بسط پیدا بکند، در مسیر خود این شاخص‌ها و ارزش‌ها و ظرفیت‌های پنهانی که توی خود رمان هست، داستان بسط پیدا بکند که متأسفانه این اتفاق نیفتاده. مثلاً مغول‌ها را من اصلاً نمی‌آوردم. سوبیتای و برادرش را نمی‌آوردم. چرا؟ چون این دوتا را آوردند که جذاب‌تر بشود؛ این‌ها می‌خواهند یک جوری به قدرت برسند که عرض کردم اصلاً همچین چیزی در آن دوره ممکن نبوده.

بنابراین خیلی چیزهایی که الان در سـریال هست؛ غلط است؛ اینکه مرجان صغیر منتظر یک فرزند ذکوری اسـت که جانشـینش باشـد، اینکه سوبیتای و برادرش می‌خواهند یک جوری صاحب حکومت بشوند، اینکه آن یهودی و همسر مرجان صغیر می‌خواهند حتماً یک فرزند ذکور داشـته باشند که تربیتاً یهودی بشود که بعداً حاکم حله بشود و برنامه‌هایی داشته باشند ــ به فرض مثلاً یهودیان را بـه آنجا مهاجرت بدهند و امثال این‌ها ــ کاملاً غیرمنطقی و از نظر تاریخی اشتباه است.

من سـعی می‌کردم برای بسط داستان، دقیقاً در مسیر ارزش‌های خود رمان و ظرفیت‌ها و پتانسـیل‌های استخراج‌نشـده باشـد. عرض کردم، مثلاً یکی‌اش می‌توانسـت این باشد که نماینده حکومت مرکزی در شهر حله هست که مراقب است و خیلی مرجان صغیر سعی می‌کند که توجه او را جلب بکند تا گزارش‌های درستی مثلاً داده بشود؛ به فرض مثلاً به او رشوه بدهد؛ این خودش یک قصه‌ای می‌شـود. درست اسـت که کودکی و نوجوانی فتاح می‌توانست مورد توجه قرار بگیرد. قضیه پدرش، یک مقدار سـعی بکند بفهمد که پـدرش کی بوده. چون شـخصیت فتاح با شخصیت ابونعیم خیلی فرق دارد. ابونعیم شخصیتی است که خیلی طماع و دنبال درآمدهای خودش اسـت، خب، حالا چطور اسـت که فتاح این‌قدر با آن فـرق دارد؟ آخر چطور امکان دارد که یک بچه‌ای که تحت تربیت ابونعیم بوده، ۱۸۰ درجه با او فرق داشته باشد؟ اینجا می‌شد مثلاً نقش ابوراجح را در کودکی و نوجوانی فتاح پررنگ‌تر کرد؛ نقش پدرش که بعداً از دنیا رفته، نقش مادرش تا زمانی که پدرش زنده بوده و با هم زندگی می‌کردند. این را می‌شود در فلاش‌بک‌های خیلی جذابی آورد و کار کرد.

یکی از شـخصیت‌های جـذاب رمان، دایه هاشـم «ام‌حباب» اسـت. من اصلاً متوجه نشـدم که به چه دلیل در این سـریال ام‌حباب که یک شـخصیت طنـز خیلی قشـنگی هـم دارد و یک سـری چیزهایـی را پیش‌بینی می‌کند که هاشـم اصلاً توجـه نمی‌کند و بعـداً می‌بینیم که حق با ام‌حبـاب بوده، را حذفـش کردند و به جایش مثلاً ذبیح را آوردند که اصلاً شـخصیت دلچسـبی نیست.

تصورم این است که همان‌طوری که می‌توانستم این رمان را به جای اینکه در ۲۵۰ صفحه بنویسـم، در ۶۰۰ صفحه بنویسم، خیلی از مسائل را به‌طور منطقی و با حفظ وحدت ارگانیک، بسـط بدهم و رمان مفصلی بنویسم؛ شاید مثلاً در دو جلد یا سـه جلد. خب، من می‌توانستم همین کار را برای سریال هم انجام بدهم. نه حتماً به‌عنوان فیلمنامه‌نویس، حداقل به‌عنوان یکی از افرادی که می‌توانسـت به فیلمنامه‌نویس مشاوره بدهد. و واقعا چون من خیلی برایم حیثیتی بود که این نسخه‌ای که بر اساس رمان من کار می‌شود موفق باشد، واقعاً حاضر بودم مجانی، بدون هرگونه چشم‌داشتی، این کار را انجام بدهم که این فرصت هم از من و هم از سریال گرفته شده.

*** آیا بعد از دیدن ســـریال، حاضر هســـتید رمان‌های دیگرتان را برای اقتباس تصویری واگذار کنید؟**

از نظر من اقتباس آزاد یک تعریفی دارد. یعنی این‌جور نیسـت که اسمش را بگذاریم اقتباس آزاد و هر کاری دلمان خواست با داستان بکنیم! تا جایی که حتی ارزش‌ها و شاخص‌های مهمی که آن رمان داشته، کلاً دگرگون بشود، و یک سری ارزش‌ها بیاید تبدیل به ضد ارزش بشود. مثلاً من راجع به تشرف ابوراجح خدمت امام زمان، همان کلامی که امام به هنگام شـفا دادن ابوراجح گفتند، را آوردم و هیـچ اضافه نکردم. در رمان‌های دیگرم هم راجع به ائمه، به همان چیزی که در تاریخ و اسناد و داده‌های تاریخی اشاره شده، همان را فقط می‌گویم؛ ذره‌ای کم و زیادش نمی‌کنم. چون هیچ‌کس نمی‌تواند به گفته یا کار امام چیزی اضافه کند یا کم کند. اما متأسفانه در این سریال این اتفاق افتاده.

همان‌طـوری که ابتدا گفتم، صرف‌نظر از ضعف‌های عمده‌ای که در سـریال هسـت و آن هم به فیلمنامه برمی‌گردد، همین استقبال سازمان اوج از یک رمان دینی و یک رمان امام‌زمانی، خودش خیلی خوب اسـت. و من آرزو دارم که این اتفاقی که افتاده، در واقع سبب بشود که از آزمون‌وخطاهای دیگر پیشگیری بشود. از این سریال درس بگیریم. اگر خواستیم که یک کار تاریخی- دینی دیگری انجام بدهیم، حتماً چرخه‌ای که برای تولید در نظر گرفته می‌شـود، از انتخاب کتاب تا نگارش فیلمنامه و مسائل دیگر تا پایان آماده‌سازی فیلمنامه، چرخه کاملی باشد و هیچ کجایش ضعیف و ناقص نباشد.

بنابراین اگر باز آمدند دنبال اینکه بر اسـاس این رمـان یک کاری را انجام بدهند یا بر اسـاس رمان‌های دیگر من بخواهند کار بکنند، من حتماً در قرارداد قید می‌کنم که حداقل تا زمانی که طرح فیلمنامه به‌طور کامل به دست می‌آید و تصویب می‌شود، خود من هم به‌عنوان مشاور حضور داشته باشم و نقطه‌نظرهای خودم را در اختیار قرار بدهم و مراقبت بکنم که ارزش‌های رمانم فراموش نشوند، تغییر نکنند و دچار تحریف نشوند.

*** اینکه گفتید برای ساخت سریال با شما مشورت کافی نشده است واقعاً عجیب است! چرا نویسنده در فرآیند اقتباس نقش جدی نداشته است؟**

همان اوایل که امتیاز کتاب را برای سـاخت فیلم گرفته بودند، چند قسمت اول فیلمنامه سـریال را برای من فرسـتادند. وقتی که من همان اول دیدم که همـان مبلغ را می‌گرفتم، باز هم این‌ها مجبـور بودند که با یک فیلمنامه‌نویس قـرارداد ببندند و به او حق‌الزحمه بدهنـد. اگر در پی این بودند که اکتفا نکنند به خود رمان که مثلاً حالا به گمان آن‌ها ظرفیت چهار، پنج قسـمت را بیشـتر نداشـته، برای بسط داسـتان خود من می‌توانستم کمک بکنم، چون من درباره آن دوره تحقیقات زیادی کردم و می‌توانسـتم فیلمنامـه را با جزئیات تاریخی بیشتری بنویسم.

علتش هم این است که زمانی که من این رمان را نوشتم، قرار بود که ۱۰۰، ۱۵۰ صفحه بیشـتر نباشد. لذا با توجه به این مسئله، رمانی که نوشته شد، حالا عملاً شـد ۲۵۰ صفحه. اگر مثلاً ممکن بود که یـک رمان ۵۰۰ صفحه یا ۶۰۰ صفحه‌ای نوشته بشود، خب یقیناً خود من ایده‌هایی داشتم برای بسط داستان.

راجع به این هم که قرار بود با اقتباس از این رمان یک سریال با ۲۴ قسمت ساخته شـود و چه داسـتان‌های فرعی به آن افزوده شود، هیچ صحبتی با من نشـد. یعنی حتی به فیلمنامه‌نویس گفته نشـد که بد نیست با نویسنده رمان، مشورتی کنی؛ شاید بتواند کمک بکند. و واقعاً هم اگر با من مشورت می‌کردند، من خیلی می‌توانستم کمک بکنم. حتی سریال هم که ساخته شد، لازم ندانستند یا به فکرشـان نرسید که برای من بفرستند، من هم ببینم. اخلاقاً باید این کارها اتفاق می‌افتاد که متأسفانه هیچ‌کدام انجام نشده. حتی بعداً یکی از مسئولین از صداوسـیما با من تماس گرفت و گفت که شما سریال را دیدید؟ گفتم نه. گفت که به ما گفته‌اند شـما کار را قبل از پخش دیده‌اید! گفتم نمی‌دانم چه کسـی این حرف را به شـما زده، اما هر کسی چنین ادعایی کرده، درست نیست. حس می‌کنم که جدا از مسائل اخلاقی، خیلی هم با رویکرد حرفه‌ای فاصله دارد. البته مطمئنم این مسـائل از روی بدخواهی نبوده؛ شتاب‌زدگی‌های مربوط به ساخت سریال باعث شده و اینکه وقتی انسان در مسیر اجرای یک کار پر ازدحامی چون تولید مجموعه تلویزیونی قرار می‌گیرد، خیلی از مسـائل ممکن اسـت فراموش بشود.

*** آیا بعد از دیدن ســـریال، حاضر هســـتید رمان‌های دیگرتان را برای اقتباس تصویری واگذار کنید؟**

از نظر من اقتباس آزاد یک تعریفی دارد. یعنی این‌جور نیسـت که اسمش را بگذاریم اقتباس آزاد و هر کاری دلمان خواست با داسـتان بکنیم! تا جایی که حتی ارزش‌ها و شاخص‌های مهمی که آن رمان داشته، کلاً دگرگون بشود، و یک سری ارزش‌ها بیاید تبدیل به ضد ارزش بشود. مثلاً من راجع به تشرف ابوراجح خدمت امام زمان، همان کلامی که امام به هنگام شـفا دادن ابوراجح گفتند، را آوردم و هیـچ اضافه نکردم. در رمان‌های دیگرم هم راجع به ائمه، به همان چیزی که در تاریخ و اسناد و داده‌های تاریخی اشاره شده، همان را فقط می‌گویم؛ ذره‌ای کم و زیادش نمی‌کنم. چون هیچ‌کس نمی‌تواند به گفته یا کار امام چیزی اضافه کند یا کم کند. اما متأسفانه در این سریال این اتفاق افتاده.

همان‌طـوری که ابتدا گفتم، صرف‌نظر از ضعف‌های عمده‌ای که در سـریال هسـت و آن هم به فیلمنامه برمی‌گردد، همین استقبال سازمان اوج از یک رمان دینی و یک رمان امام‌زمانی، خودش خیلی خوب اسـت. و من آرزو دارم که این اتفاقی که افتاده، در واقع سبب بشود که از آزمون‌وخطاهای دیگر پیشگیری بشود. از این سریال درس بگیریم. اگر خواستیم که یک کار تاریخی- دینی دیگری انجام بدهیم، حتماً چرخه‌ای که برای تولید در نظر گرفته می‌شـود، از انتخاب کتاب تا نگارش فیلمنامه و مسائل دیگر تا پایان آماده‌سازی فیلمنامه، چرخه کاملی باشد و هیچ کجایش ضعیف و ناقص نباشد.

بنابراین اگر باز آمدند دنبال اینکه بر اسـاس این رمـان یک کاری را انجام بدهند یا بر اسـاس رمان‌های دیگر من بخواهند کار بکنند، من حتماً در قرارداد قید می‌کنم که حداقل تا زمانی که طرح فیلمنامه به‌طور کامل به دست می‌آید و تصویب می‌شود، خود من هم به‌عنوان مشاور حضور داشته باشم و نقطه‌نظرهای خودم را در اختیار قرار بدهم و مراقبت بکنم که ارزش‌های رمانم فراموش نشوند، تغییر نکنند و دچار تحریف نشوند.